

پیام به چهارمین همایش شاه نعمت‌الله ولی در بلغارستان

دکتر حاج نورعلی تابنده

بسم الله الرحمن الرحيم

درود و سلام خود را به تمام بزرگانی که در این جلسه جمع شده‌اند و از بزرگواری مانند حضرت شاه نعمت‌الله ولی تجلیل می‌کنند، تقدیم می‌دارم و خرسندم از اینکه در بازاری که خریدار حسن و نعمت نعمت‌الله است، من هم شرکت دارم.

کشور بلغارستان به جهات مختلف، مکان شایسته و مناسبی برای برگزاری این همایش است. مسلمانان بلغارستان از دیرباز که اسلام وارد این سرزمین گردید با تصوّف آشنا شده‌اند. زیرا اسلام در بسیاری از مناطق شبه‌جزیره بالکان و اروپای شرقی، هند، چین، آفریقا عمدتاً به واسطه تصوّف و سلسله‌های صوفیّه، قلوب مسلمانان را تسخیر کرد؛ همان‌طور که در مورد ایران نیز این امر صادق است. درست است که مسلمانان عرب به ایران حمله کردند و در این کشور پهناور تاخت و تاز کردند، ولی ایرانیان تسلیم عرب‌ها نشدند بلکه تسلیم اسلام گردیدند. از این‌روست که تصوّف و به همراه آن تشیّع در ایران، این قدر نفوذ کرد و ایران

را موطن اصلی خود ساخت. اصولاً نفوذ معنوی اسلام در مناطق دیگر غیر از عربستان مرهون بزرگان عرفان و تصوّف اسلامی و از طریق سلاسل صوفیه بوده است و از این رو نقشی را که مثلاً سلسله بکتاشیه یا نقشبندیه در توسعه اسلام، مثلاً در شبه جزیره بالکان و از جمله بلغارستان دارد نمی توان نادیده گرفت. نام بزرگان تصوّف این دیار مثل شیخ اسماعیل حقی (وفات ۱۱۳۷ ق) متولد شهر آیتوس^۱ در بلغارستان و صاحب تفسیر مشهور عرفانی روح البیان یا سودی بوسنوی (وفات حدود ۱۰۰۶ ق) شارح دیوان حافظ و بوستان و گلستان سعدی، یا بالی افندی صوفیایی (وفات ۹۶۰ هجری) شارح فصوص الحکم ابن عربی برای ایرانیان، نامی آشناست و آثارشان مورد مراجعه است.

مشایخ صوفیه، نه به قدرت ظاهری سپاه و اسلحه، بلکه به نیروی معنوی اسلام، قلبها را تسخیر کردند و برخلاف آنچه که برخی معتقدند، اسلام دین شمشیر نیست، دین قهر و غلبه و قتل و غارت نیست بلکه دین مهر و محبت است، دین سلام و صلح است. "سلام" به معنای صلح و آرامش است و کلمه "اسلام" از آن مشتق شده، و این دعوتی است که از جانب بزرگان تصوّف عنوان شده و از همین جنبه می توان دیگر ادیان الهی، به خصوص مسیحیت را، دعوت به توحید کلمه و گفتگو و فهم یکدیگر کرد؛ به خصوص مسیحیت ارتدوکس را که در آن آداب و آیین سلوکی شبیه به تصوّف اسلامی هنوز تا حدی حفظ شده است. همان گفتگویی که مولانا درباره اش چنین می گوید:

ای بسا هندو و ترک هم زبان ای بسا دو ترک، چون بیگانگان^۲
حضرت شاه نعمت الله ولی از بزرگان عرفان و تصوّف هستند که در ایران به نام عارف و یا صوفی بزرگ از ایشان نام برده می شود. بحث درباره لغت

1. Aytos

۲. مثنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر اول، بیت ۱۲۱۱.

"صوفی" و "عارف" و تفاوت این دو، بحث‌های مفصلی است که شاید برخی، بیشتر آن را به منظور ایجاد اختلاف و تفرقه متداول کرده باشند و بعضی‌ها هم که اعتقادشان چنین است، اعتقاد آنها هم به این مسأله دامن می‌زند. عرفان در لغت به معنی شناخت است و منظور از آن شناخت خداوند است. البته شناخت کامل خداوند برای بشر میسر نیست زیرا خداوند در حد و در زمان و مکان نمی‌گنجد و با حواس درک نمی‌شود: «به‌کنه ذاتش خرد برد پی، اگر رسد خس به قعر دریا».^۱ هر انسانی که طالب خداوند باشد به تفاوت درجه و مرتبه‌اش، شناختی از خداوند و صفات وی دارد. منتها عارف به معنایی که مصطلح شده است کسی است که در راه این شناخت بیشتر قدم می‌زند لذا به کسی که در این راه قدم می‌زند و امیدوار است که لحظه به لحظه، شناختش از خداوند بیشتر شود، به او می‌توان گفت عارف بالله. بنابراین عرفان حدّ یقفی ندارد که بگوییم فلان کس عارف است یا نیست.

حضرت شاه نعمت‌الله نیز تمام عمر را در این راه قدم برداشتند. این قدم برداشتن و این کوشش را اصطلاحاً در عرفان "سلوک" می‌گویند. و حتی به صورت ظاهر ولی به قصد شناخت و درک بیشتری از حقیقت، مدّتی از عمر خویش را مصروف سیر و سفر در آفاق نمودند.

بسیاری از مشایخ صوفیه و من جمله شاه نعمت‌الله ولی برای اینکه معارف عرفانی را مدّون کنند و به دیگران هم تاحّدی که امکان دارد بفهمانند، به زبان شعر یا زبان نثر سخن گفته‌اند، ولی در واقع همان‌طوری که همه عرفای بزرگ متذکر شده‌اند، اصولاً عرفان و سلوک عرفانی و مراتب و منازل این راه به گفتگو در نمی‌آید:

۱. دیوان مشتاق (اصفهانی)، به کوشش حسین مکی، انتشارات علمی، ص ۲.

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن^۱ مانند اینکه بخواهیم طعم و مزه خوراکی‌ها را به منظور تفهیم اشخاص، به قلم درآوریم، درحالی که طعم و مزه قابل حس است، نه قابل بیان؛ به طریق اولی مسائل معنوی قابل بیان نیست و مطالبی که بیان می‌شود فقط گوشه‌ای از حالات و وقایع است و برای اینکه طالب راه به شوق دربیاید و دنبال کند، اظهار می‌گردد. این سلوک به سمت ازدیاد عرفان را اصطلاحاً تصوّف می‌گویند. بنابراین عرفان و تصوّف گرچه دو لغت و دو مقوله است ولی هر دو لغت پشت و روی یک سکه هستند.

نحوه سلوک ایشان در راه عرفان از آغاز حالات عرفانی‌شان فهمیده می‌شود. در این باره در رساله مناقب حضرت شاه نعمت‌الله ولی از قول آن حضرت این طور آورده شده است:

«روزی دلفروزی خبر مجذوبی مجنونی در شهر مصر داد که سال‌هاست که آتش فنا افروخته و گنجینه جمع به جهت خود اندوخته و تفرقه ماسوی را سوخته. چون به صحبت او رسیدم، متوجه شده، بعد از زمانی که از مراقبه بازآمدم دیدم مجذوب بیهوش و مدهوش، آتشش مرده و اثرش باد برده. دانستم که تصرف در این نشأت او را نیز نیست، تا متوجه مکه معظمه زاده‌الله شرفاً و تکریماً شدم. چون به مسجد درآمد شخصی دیدم مشغول به درس احادیث نبوی - صلعم - چون قدم در آن حرم نهادم، خود را مانند قطره‌ای و او را مانند دریا یافتم. و گفتم: عمریست که سودای زلف تو داریم.

زمانی ساکن شدم تا از درس فارغ شدند. ناگاه نظری به من کرد و نسخه‌ای پیش ایشان نهاده بود به من دادند و گفتند: "ای سید، احادیث موضوعه که حضرت جد رسالت نشان - علیه صلواته الرحمان -

۱. مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۲.

نفرموده‌اند و بدیشان نسبت کرده‌اند در این کتاب جمع نموده‌اند، اگر طالب حدیثی خواهد که بداند که صحیح است یا موضوع از این کتاب او را میسر است. دست ارادت به دست او دادم و دامن او در دست گرفتم. دست به دست آی در این سلسله یک نظر مرد به از صد چله مرد شود هر که به مردی رسد ای خنک آن دل که به دردی رسد هر قدمی کان به سر خود روی بالله اگر نیک روی بدروی»^۱

این سخنان نشان می‌دهد که سلوک عرفانی غالباً از جذبه شروع شده و به سلوک به معنای اخص منتهی می‌شود. ایشان هم با جلب شدن به رفتار مجذوب مجنون آغاز سلوک نمود و سپس به دست حضرت شیخ عبدالله یافعی به طریق عرفان و تصوف راهیابی شد و شروع به سلوک را از کتب احادیث پیغمبر شروع کرد. خود این شرح حال نمونه‌ای است برای تمام شاگردان ایشان، چه در آن دوران چه در دوران امروزی، که باید سلوک به معنای اخص را از احادیث و سنت پیغمبر شروع کنند.

حضرت شاه نعمت‌الله ولی گذشته از مقامات عالی‌ه عرفانی جامع امور مختلفی نیز بود. از جهت بیان حقایق عرفانی از بزرگان عرفان به شمار می‌آید و از طرفی در خیل شعرا و از جهت ادبیات عرفانی، جزو صدرنشینان است. وی در جهت تکوین زبان عرفانی فارسی، سهم والایی داشت. از لحاظ کمک به استقلال ملی ایران در صدر است. هر کدام از این شئون، محتاج به بحث‌های مفصلی است که در اینجا به طور خلاصه به آنها پرداخته می‌شود.

چنان‌که گفته شد حضرت شاه در شعر و ادبیات هم دستی داشتند و حتی بسیاری از غزل‌ها و سروده‌های ایشان مورد استقبال دیگران واقع شده است که در کتب مربوطه مفصلاً نوشته شده است. در ایران آن زمان متداول بود که کتب و

۱. مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، رساله اول، تذکره در مناقب حضرت شاه نعمت‌الله ولی، تصنیف عبدالرزاق کرمانی، تصحیح ژان اوبن، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۱، صص ۵-۳۴.

نوشتجات عرفانی به زبان عربی باشد، ولی ایشان بعد از هجرت به ایران، و آمدن به ماهان کرمان، جزو کسانی بودند که زبان فارسی را رواج دادند و نوشته‌های ایشان تقریباً همه به زبان فارسی است.

اما شرح خدمات ایشان در جهت استقلال ملی، بدین گونه است که همان طور که می‌دانیم اصولاً برای وحدت و اتحاد یک ملت، اعتقاد مذهبی صحیح، سهم مهمی دارد. این واقعیت که اعتقاد مذهبی واحد در یک ملت به وحدت آنان کمک می‌کند مورد قبول همه است. ایرانیان هم، چون در عمق ضمیرشان شیعه و اهل عرفان بودند و از اول ظهور اسلام به علی (ع) و خاندان وی ارادت داشتند. لذا تحت فشار حکومت‌های محلی یا بعضی حکومت‌های دیگر من جمله خلفا بودند. این فشار به خصوص بر ایرانیان شیعی بود که حاکمان می‌خواستند به چیزی جز آنچه آنها می‌گویند عقیده نداشته باشند. بنابراین در داخله ملت، اصطلاحاً تضادی بین خود آگاه و ناخود آگاه بسیاری از مردم ایجاد شده بود که وضع مملکت را مسلماً متضرر می‌کرد و بسیاری از تزلزل‌هایی که در مملکت واقع شد از این جهت بود که شاید بر بسیاری از محققین آن دوران کاملاً روشن نبود. از این رو برای وحدت بخشیدن به مردم ایران، حضرت شاه نعمت‌الله، مذهب شیعه را ترویج کردند البته نه از راه فشار و ستم بلکه از راه مهربانی و مسالمت. و نه مذهب شیعه‌ای که بعدها در دوران اخیر متداول شد که پر است از دشمنی و نفرین و سب و لعن بلکه مذهب عرفانی ملایمی که به مردم آرامش می‌بخشد. از این رو حضرت شاه نعمت‌الله ولی کلمه سنی را به معنای دقیق لغوی آن معنی کرده‌اند، چون سنی لغتاً به معنی پیروی سنت پیغمبر است و شیعه و سنی یا دیگران که تابع سنت پیامبرند همه به این معنی سنی هستند. حضرت شاه نعمت‌الله هم خود را به این معنی سنی می‌دانند و می‌گویند من هم تابع سنت رسول

خدا هستم^۱ و به این طریق سعی کردند وحدتی بین ایرانی‌ها برقرار کنند و آن عنادی را که در درون اشخاص بود و عنادی که بین افراد به اسم شیعه و سنی وجود داشت با این تفکر و طریق فرهنگی از بین ببرند. اما بعدها صفویه برای برقراری این اتحاد و برای اینکه مذهب متحدی ایجاد کنند به شمشیر و زور متوسل شدند. چون نظر آنها حکومت کردن بود و برای حکومت کردن موقت، البته ایجاد دشمنی با دیگران مؤثر است.

حضرت شاه با توجه به قرائن، در زمینه موسیقی دارای اطلاعاتی بودند و نیز راجع به آن نظریاتی داشتند، ولی در این موضوع شاگردانی که به موسیقی شناخته بشوند، نداشته‌اند. در اینجا بی‌مناسبت نیست به نظر ایشان در این موضوع اشاره‌ای بشود.

اصولاً موسیقی موجب تحریک احساسات و عواطف می‌شود که اگر این احساسات و عواطف در راه عرفان و موجب تسهیل و تسریع سلوک عرفانی باشد، مفید است که احیاناً گاهی اوقات به صورت سماع در تصوف جلوه می‌کند، ولی در جامعه بشری متدرجاً به واسطه ازدیاد جمعیت و تماس‌های مردم با یکدیگر و گرفتاری به مسائل دنیوی، این تحریک احساسات متوجه مسائل و عواطفی ناصواب شد که احساسات و عواطف غیر عرفانی را تحریک می‌کند. این است که در تصوف چون تربیت معنوی و طریق آن و مهالک این طریق، همواره اهمیت داشته است، بزرگان تصوف که مرئیان معنوی اصلی جامعه بوده‌اند، به تناسب اوضاع زمانه، در مورد موسیقی و سماع دستورات خاصی می‌دادند که غالباً با توجه به همین جهت تربیتی بوده است.

۱. ای که هستی محب آل علی مؤمن کاملی و بی‌بدلی
 ره سنی‌گزین که مذهب ماست ورنه گم‌گشته‌ای و در خللی
 (گزیده اشعار شاه نعمت‌الله ولی، گردآوری ابوالحسن پروین پریشانزاده، انتشارات حقیقت، تهران، ۱۳۸۳).

اصولاً در تصوّف هیچ‌گاه خود موسیقی یا سماع منع نشده است. در اشعار و آثار عارفان بزرگ مسلمان مثل شاه نعمت‌الله ولی، مولوی، حافظ و سعدی غالباً از اصطلاحات مربوط به موسیقی استفاده شده است که خود این امر حاکی از آن است که به موسیقی توجه داشته‌اند. در همین قرون اخیر مرحوم مشتاق‌علیشاه، از مشایخ بزرگ سلسله نعمت‌اللهی، موسیقی دان بزرگی نیز بوده است، ولی همین بزرگان، خطراتی که پیمودن این راه دارد را نیز گوشزد کرده‌اند. از اینجاست که می‌بینیم اقوال ظاهراً متعارضی در این موضوع از آنها نقل شده است که عموماً معلول همان مسأله تفاوت اوضاع و شرایط و احوال سالکان است. از این رو سعدی در بوستان می‌گوید:

نگویم سماع ای برادر که چیست مگر مستمع را بدانم که کیست
گر از برج معنی پرد طیر او فرشته فرو ماند از سیر او
وگر مرد لهو است و بازی و لاغ قوی تر شود دیوش اندر دماغ^۱

بدین جهت بود که حضرت شاه نعمت‌الله در دوران خود به مسأله تعلیم موسیقی به شاگردان خود کمتر توجه داشتند و در این زمینه هم شاگردانی نداشتند که نامشان مانده باشد و برای بعد از خود هم توصیه فرمودند که حتی المقدور از سماع خودداری شود، البته منظور از سماع، آن طریق نادرستی است که در آن ایام مرسوم بود.

با همه این احوال، مشایخ تصوّف از جمله حضرت شاه نعمت‌الله ولی از سالکان می‌خواستند که این رقص و سماع و شور و مستی و خلاصه طرب روحانی را که به قول سعدی جهان پر از آن است،^۲ آنها نیز در درون جان خویش بیازمایند

۱. تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۱۲.

۲. همانجا:

جهان پر سماع است و مستی و شور ولیکن چه بیند در آئینه کور؟

و از قبض به بسط در آیند؛ البتّه این حالت، زمانی برای سالک ایجاد می‌شود که بر نفس خویش غلبه یافته باشد، چنان‌که داشتن حالت بسط از خصوصیات سلسله نعمت‌الّهی است. چنین است که مولانا که متأسفانه معمولاً در غرب غالباً فقط به شعر و موسیقی و سماع مشهور شده است، می‌گوید:

رقص آنجا کن که خود را بشکنی پنبه را از ریش شهوت برکنی
رقص و جولان بر سر میدان کنند رقص اندر خون خود مردان کنند
چون رهند از دست خود، دستی زنند چون جهند از نقص خود، رقصی کنند
مطربانشان از درون دف می‌زنند بحرها در شورشان کف می‌زنند^۱

بنابراین در همهٔ زمینه‌های مذکور حق آن است که از ایشان تجلیل شود، گو اینکه بیشتر به عرفان و تصوّف شناخته شده‌اند و ادبیات و شعر را هم در خدمت عرفان به کار می‌بردند. مانند ختیم ریاضی‌دان مشهور که چون به رباعیاتش شناخته شده است بنابراین بیشتر از این جهت به او می‌پردازند. ولی همان‌طور که گفته شد حضرت شاه نعمت‌الله در تمام این امور وارد و جامع‌الاطراف بودند.

مطالبی که عرض کردم در واقع به منزلهٔ پیشنهاد به محققین و پژوهندگان عرفان و سالکین طریق عملی عرفان است. زیرا هر یک از مطالبی که عرض شد خود بحث و تفصیلی می‌طلبد که کتاب‌های فراوانی را می‌توان دربارهٔ آن نوشت. در خاتمه به همهٔ بزرگان، دانشمندان و عرفایی که در این سمینار شرکت دارند، درود و سلام می‌فرستم و از برگزارکنندگان این سمینار و ریاست دانشگاه جدید بلغارستان که میزبان این سمینار هستند و هم‌چنین از آقای دکتر آزمايش که از نظر اینجانب بانی اولیهٔ آن بوده‌اند و دوستان اروپایی و ایرانی ایشان، تشکر می‌کنم و توفیقات آنها را از خداوند خواستارم. والسلام.

۱. مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۹۵-۱۰۱.